

نقدی بر کتاب *اوج دفاع*

خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۶۵

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

◆ اشاره

جناب آقای هاشمی رفسنجانی در مقدمه‌ای که بر این کتاب به تاریخ ۱۳۸۷/۱۱/۲۷ نگاشته است، مسائلی همچون شرارت‌های جنگی صدام با چراغ سبز قدرت‌های بزرگ، تلافی این شرارت‌ها توسط رزمندگان اسلام، استقراض از بانک مرکزی، توجه جهان به بی‌آینده بودن حزب بعث عراق، عملیات در عمق خاک کردستان عراق، پیشنهاد پادشاه عربستان، ماجرای مک‌فارلین، اصلاح ساختار نظامی، عملیات کربلای ۴ و کربلای ۵، نگرانی از حال حضرت امام، مسئله آقای منتظری و قائم‌مقامی رهبری، اختلافات خطی و جناحی و پاره‌ای از مصوبات مجلس را جزء مسائل و موضوعات مهم در این سال برشمرده‌اند. گفتنی است کتاب *اوج دفاع* مشتمل بر ۸۰۰ صفحه توسط دفتر نشر معارف انقلاب و به اهتمام عماد هاشمی در سال ۱۳۸۸ به بازار کتاب عرضه شده است. امید آن که گزیده و نقد حاضر بتواند شما را با کلیات و محتوای این کتاب آشنا سازد.

نقد و نظر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

سال ۶۵ را هر چند به درستی آقای هاشمی رفسنجانی سال «اوج دفاع» در برابر نیروهای متجاوز بعثی نام نهاده است، اما در همین حال در این سال دوگانگی مشهودی در دیدگاه‌های مجریان برجسته استراتژی دفاعی کشور رخ می‌نماید که نباید از تبعات گسترده آن غفلت شود.

همان‌گونه که می‌دانیم انقلاب اسلامی دارای تئوری ویژه خود در مبارزه علیه استبداد و سلطه بیگانه بر ایران بود. اجرای همین تئوری در عرصه دفاع در برابر ارتش قدرتمند صدام و کسب پیروزی‌های بزرگ به فاصله کوتاهی پس از اشغال بخش‌های وسیعی از خاک ایران توسط نیروهای متجاوز، نگرانی‌های جدی حامیان شرقی و غربی صدام را موجب شد. این نگرانی عمدتاً به در هم شکسته شدن هیمنه تسلیحاتی قدرت‌های نظامی بزرگ بازمی‌گشت و اثبات مجدد برتری اراده ملت‌ها بر توان نظامی قدرت‌های مطرح جهان، ضربه جبران‌ناپذیری بر موقعیت سلطه‌گرانه آنان در جهان وارد می‌ساخت. همه ملت‌ها می‌دانستند که در تهاجم صدام به ایران، علاوه بر روسی بودن شاکله تجهیزات نظامی عراق، پیشرفته‌ترین دستاوردهای نظامی فرانسه، بلژیک و کشورهای اقماری آمریکا همچون برزیل و به تدریج انگلیس و آلمان نیز ارتش متجاوز به ایران را تقویت می‌کند. واشنگتن هم در کنار پشتیبانی اطلاعاتی، شیوخ وابسته به خود را در خلیج فارس و می‌داشت تا میلیاردها دلار به حاکم بغداد کمک کنند. شکست همه این امکانات در برابر ملتی که در تحریم کامل به سر می‌برد و به سختی، برخی از نیازهایش را از کشورهای دست‌چندم تأمین می‌کرد و به همین دلیل کاملاً متکی به خود بود، یک پدیده توجه‌برانگیز و قابل تأمل جدی برای ملت‌ها به شمار می‌رفت. در ابتدای تهاجم نیروی بعثی، نگاهی یکپارچه به چگونگی دفاع در ایران وجود نداشت و از جمله نزدیک‌ترین نیروها به تئوری دفاعی انقلاب اسلامی، افرادی جوشیده از متن مبارزات در دوران پهلوی بودند که بعد از تشکیل سپاه به حسب ضرورت به آن پیوستند؛ لذا با ورود مؤثر

سپاه به عرصه مدیریت جنگ بعد از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا - که به هیچ‌وجه به مدل اداره مردمی جنگ معتقد نبود - آرایش نظامی در مناطق اشغال‌شده به کلی تغییر کرد. بدین ترتیب نه تنها عمده مناطق به اشغال درآمده کشور آزاد گردید، بلکه نیروهای ایرانی برای

اطمینان از دفع کامل مهاجم، در

بخش‌هایی وارد خاک عراق شدند. برتری

موضع ایران در جنگ، فشارها را از طریق

جنگ نفتکش‌ها، بمباران شهرها و

غیرنظامیان، به کارگیری گسترده سلاح

شیمیایی و توسل به سایر شیوه‌های

غیرانسانی افزایش داد. سال ۶۵ را در ایام

دفاع مقدس باید سالی دانست که ملت با

اصولا طرح موضوع صلح و مذاکره میان نیروهای خط مقدم جنگ، جز مردد ساختن آنها نسبت به وظیفه‌شان حاصلی به بار نمی‌آورد

تمام قوا در برابر همه ابزارهای پیشرفته که برای در هم شکستن مقاومتش به کار می‌رفت، پایداری تحسین‌برانگیزی داشت. اما در حاشیه عزم راسخ ملت برای تأدیب متجاوز، نغمه‌های ناموزونی که از ماه پایانی سال ۶۲ آغاز شده بود، در سال ۶۵ فراز و فرود خود را طی کرد. آقای هاشمی رفسنجانی در این زمینه می‌گوید:

سال ۶۵ تمام شد، اما امیدهایی که به ختم جنگ با یک پیروزی قاطع داشتیم، ناتمام ماند.

طراحی عملیات سرنوشت‌ساز و تجهیز پانصد گردان رزمی و دریافت ده‌ها میلیارد

تومان با اجازه ویژه امام از بانک مرکزی... و تأمین موشک‌های دوربرد تاو و هاک و

قطعات از امریکا و... اما ناکامی در [عملیات کربلای چهار مشکل آفرین شد].^۱

باید دید شعار «ختم جنگ تا یک پیروزی» چگونه جایگاهی در کنار شعار محوری جنگ یافت و چرا با وجود همه امکانات مادی که در این سال تدارک دیده شد، توفیق چندانی به دست

نیامد؛ هر چند بررسی دقیق و همه‌جانبه این موضوع پژوهشی گسترده را طلب می‌کند، اما از آن‌جا که این شعار حاشیه‌ای بعدها در واداشتن رهبری انقلاب به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل نقش اساسی داشت، در این مختصر لاجرم به زوایایی از آن می‌پردازیم. همان‌گونه که می‌دانیم جناب آقای هاشمی در ۳۰ اسفند ۱۳۶۲ مسئولیت فرماندهی عملیات جنگ را به عهده می‌گیرد:

به دفتر رئیس‌جمهور رفتم. مشورت کردیم و صلاح دیدیم که من شخصا به قرارگاه در جبهه بروم و مشکل را رفع کنم. قبلا من و آقای خامنه‌ای هر دو مایل بودیم، برویم. قرار شد از امام بپرسیم؛ امام از رفتن آقای خامنه‌ای منع کردند. به این دلیل که ایشان از لحاظ جسمی، قدرت کمی دارند... حکم فرماندهی عملیات را به نام من صادر کردند و احمدآقا به منزل آورد. در حکم امام از این به بعد فرماندهی عملیات در جبهه به من محول شده است. با توجه به مسئولیت مجلس و سایر امور، کار سنگینی است ولی وضع جبهه‌ها و اختلاف فرماندهان ارتش و سپاه، گویا راه حل را منحصر به این کار کرده است. اگر آقای خامنه‌ای مشکل جسمی و مسئولیت ریاست‌جمهوری را نداشتند، ایشان انتخاب می‌شدند. استدلال دیگر امام این است که من [در مجلس] دو نایب رئیس دارم و در غیاب من کسانی هستند که مجلس را رو به راه کنند اما رئیس‌جمهور، معاون ندارد...^۱

آقای هاشمی رفسنجانی در اولین دیدار از جبهه با سمت جدید، مباحثی را در جمع فرماندهان ارشد جنگ مطرح می‌کند که از آن تلاش در پشت جبهه برای آتش‌بس و پی‌گیری حقوق ملت ایران از طریق مذاکرات سیاسی استنظام می‌شود. اینکه چرا فرمانده عملیات جنگ در جمع نیروهای تعیین‌کننده سرنوشت نظامی جنگ، بحث تعیین سرنوشت جنگ در پشت جبهه از طریق سیاسیون را مطرح می‌سازد بحث قابل تأملی است که در ادامه بیشتر به آن

۱. مهدی هاشمی (به اهتمام)، آرامش و چالش (کارنامه و خاطرات سال ۶۲ هاشمی رفسنجانی)، معارف انقلاب،

خواهیم پرداخت:

برای اولین بار، بحث مهمی را با آنها در میان گذاشتم که عکس‌العمل‌های متفاوتی داشت؛ بعضی پسندیدند و بعضی نپسندیدند. گفتم نظر من و بعضی از مسئولان رده بالای نظام این است که اگر یک عملیات موفق در داخل خاک عراق انجام دهیم و منطقه‌ای از دشمن را تصرف نماییم که با آن بشود بعد از [پذیرش] آتش‌بس، بر عراق فشار آوریم و حق‌مان را بگیریم، باید با آتش‌بس موافقت شود... آنها که مخالف بودند، گفتند شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» یا «جنگ، جنگ تا دفع فتنه از جهان» تبدیل به «جنگ، جنگ تا یک پیروزی» شده و گفتند اظهار این نظر، ممکن است باعث دلسردی رزمندگان شود...^۱

روز بعد، یعنی دوم اسفند ۱۳۶۲ مجدداً

آقای هاشمی همین بحث را در جمع دیگری از مسئولان بلندپایه عملیاتی مطرح می‌سازد و هر چند از نتیجه طرح موضوع چندان رضایتی ندارد، اما طرح شعاری جدید در برابر شعار محوری جنگ، باب سیاسی را پیش روی برخی فرماندهان جبهه‌ها می‌گشاید. گشوده شدن چنین بابی هر چند نظر اندکی از نیروهای

بدون تردید اعلام پیش از موعد این موضوع به فرماندهان نظامی که بنا داریم در آینده جنگ را از طریق سیاسی و مذاکره خاتمه دهیم، یک نتیجه بیشتر نخواهد داشت و آن تضعیف روحیه دفاعی خواهد بود

عملیاتی را به خود جلب می‌نماید، اما تأثیرات بلندمدت آن غیرقابل اغماض است:

بعد از مغرب به قرارگاه کربلا رسیدیم. نماز جماعت خوانده شد. برای حضار - فرماندهان - صحبت کردم و باز مسئله عملیات سرنوشت‌سازی که می‌تواند جنگ را تمام کند، مطرح کردم. آن‌گونه که انتظار داشتم، عنوان ختم جنگ مقبول نیفتاد. معلوم می‌شود، مسئله مهم برای بسیاری از رزمندگان، ادامه جنگ است و همه چیز هم همین را

۱. همان، ص ۵۰۲-۵۰۱.

نشان می‌دهد و شاید به همین جهت، امام موافق طرح ختم جنگ نیستند و اگر در قلبشان هم قبول داشته باشند، بر زبان نمی‌آورند.^۱

ما در این بحث، متعرض چرایی طرح موضوعی کلیدی از جانب آقای هاشمی در جمع فرماندهان نظامی که امام مخالف آن‌اند نمی‌شویم و صرفاً بر این نکته تأکید داریم که در پیروزی‌های چشمگیر و اعجاب‌انگیز نیروهای مردمی متجمع شده در سپاه بعد از عزل آقای بنی‌صدر، اعتقاد راسخ آنان به استراتژی دفاعی ترسیم‌شده از سوی امام بود و لاغیر. به طور قطع در سال ۶۰ و ۶۱، سپاه از نظر توان لجستیک بسیار فقیر بود، اما در برابر پیشرفته‌ترین ارتش زرهی منطقه ایستاد و حتی برآن فائق آمد. باید دید چه عواملی موجب شد که ناکامی‌های جدی در سال ۶۵ رقم بخورد:

دیروز در جبهه شرفانی هم عقب‌نشینی کرده‌اند. عراق فهمیده که خطوط دفاع ما آسیب‌پذیر است؛^۲

اطلاعات رسیده از منطقه قادر می‌گوید دشمن در قسمتی از میدان، پیروزی به دست آورده و این مایه شکست مدیریت جدید نیروی زمینی و آقای رضایی است که مدعی بودند خطوط را محکم کرده‌اند؛^۳

آقای [علی] شمخانی [فرمانده نیروی زمینی سپاه] و آقایان [محمدباقر] قالیباف و [قاسم] سلیمانی و... فرماندهان لشکرهای سپاه آمدند... گزارش تلخی از عقب‌نشینی‌ها دادند؛^۴ آقای شمخانی اطلاعات لازم را در خصوص نتایج عملیات شکست‌خورده کربلای چهار دارد؛^۵

تلفنی به آقای خامنه‌ای، وضع نامطلوب جبهه را گفتم و تأکید کردم عقب‌نشینی از غرب

۱. همان، ص ۵۰۴.

۲. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۵۲.

۳. همان، ص ۷۶.

۴. همان، ص ۱۰۷.

۵. همان، ص ۴۰۴.

کانال ماهی، بیانگر وضع نامطلوب نیروهای ماست.^۱ و...



آیا طرح بحث‌هایی در جمع فرماندهان در مورد تعیین سرنوشت جنگ، در پای میز مذاکرات سیاسیون در این زمینه تأثیرگذار نبوده است؟ آیا نمی‌توان تصور کرد توجه فرماندهان نظامی به این مسئله که سیاسیون با حاصل تلاش آنها چه خواهند کرد، آنها را به وادی معادلات پشت جبهه سوق داده باشد؟ اصولاً طرح موضوع صلح و مذاکره میان نیروهای خط مقدم جنگ، جز مورد ساختن آنها نسبت به وظیفه‌شان حاصلی به بار نمی‌آورد. این بدان معنی نیست که همواره

دفع تهاجم صرفاً از طریق نظامی ممکن خواهد بود، اما از آن‌جا که حتی مذاکرات سیاسی باید از پشتوانه قوی دفاعی برخوردار باشد، از طرح بحث‌هایی که نیروهای رزمنده را دچار تردید می‌سازد می‌بایست به طور جدی اجتناب کرد. به طور قطع فرماندهی کل جنگ این قدرت مانور را برای خود حفظ می‌کند که با اتکا بر توان رزمی کشور، هر زمان ضروری دانست از توان دیپلماسی صرف بهره گیرد، اما بدون تردید اعلام پیش از موعد این موضوع به فرماندهان نظامی که بنا داریم در آینده جنگ را از طریق سیاسی و مذاکره خاتمه دهیم، یک نتیجه بیشتر نخواهد داشت و آن تضعیف روحیه دفاعی خواهد بود. متأسفانه در کنار ایجاد تشکیک نسبت به شعارهای محوری جنگ، برخی نزدیکان آقای هاشمی که در جنگ نیز دستیار ویژه ایشان به حساب می‌آمدند، در پشت جبهه آشکارا به طرح صلح با عراق می‌پردازند:

۱. همان، ص ۴۴۹.

شب، احمدآقا تلفنی گفت به دنبال نامه محسن رضایی به امام، در مورد مطرح شدن صلح [با عراق] در جلسه نمایندگان با حضور دکتر روحانی، امام از من توضیح خواسته‌اند. گفتم فردا به زیارتشان می‌آیم... صبح به زیارت امام رفتم... امام فرمودند طبق گزارش فرمانده سپاه، در جلسه‌ای جمعی از نمایندگان، صحبت از مشکلات جنگ کرده و ختم جنگ را مطرح نموده‌اند. از من خواستند که به آنها بگویم ما باید تا آخرین فرد با صدام بجنگیم و صحبت از صلح نکنند.^۱

هر چند آقای هاشمی این فراز از خاطرات خویش را بسیار مبهم و غامض مطرح ساخته است تا طرح‌کننده بحث صلح با صدام مشخص نگردد، اما تذکر امام به آقای هاشمی تا حدودی مخاطب هشدار را روشن می‌سازد.

بنابراین نمی‌توان اتکا به توان مردمی در چارچوب استراتژی دفاعی کشور را باور داشت و در عین حال بی‌محابا با تزییق نگرانی به این صفوف، توجه آنان را به امور دفاعی مخدوش ساخت. آقای محسن رضایی - فرمانده وقت سپاه - سال‌ها بعد در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس در مورد ماجرای مکه‌فارلین که آن را می‌توان نمود بارزی از فعالیت‌های سیاسیون دانست، می‌گوید:

هر چند آقای هاشمی این فراز از خاطرات خویش را بسیار مبهم و غامض مطرح ساخته است تا طرح‌کننده بحث صلح با صدام مشخص نگردد، اما تذکر امام به آقای هاشمی تا حدودی مخاطب هشدار را روشن می‌سازد

هنگامی که ما متوجه شدیم که در تهران اتفاقاتی در جریان است، وارد ماجرا شدیم و محسن کنگرلو را به عنوان رابط دوم قرار دادیم و آقای وردی‌نژاد^۲ که معاون اطلاعات

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی از او با نام «مهدی‌نژاد» یاد شده است.

سیاه بود و بعدا مسئول خبرگزاری جمهوری اسلامی شد را به عنوان رابط اصلی قرار دادیم. در واقع ابتکار عمل را به دست گرفتیم تا ببینیم پشت صحنه چه می‌گذرد. وی در ادامه در پاسخ به این سؤال که آیا امام در جریان ماجرای مکه‌فارلین بودند یا خیر؟ میزان اطلاع ایشان را در سطح اطلاع خویش دانسته است و می‌گوید: «مثل ما، آن جزییاتی که آقای هاشمی در جریان بودند را حضرت امام مطلع نبودند»^۱.

از آن‌جا که بخش اعظم خاطرات آقای هاشمی در سال ۶۵ به این موضوع اختصاص یافته است و به اذعان آقای محسن رضایی این مسئله موجب می‌شود تا توجه نیروهای کلیدی صفوف مقدم دفاعی به تهران و فعالیت‌های سیاسی در آن جلب شود، واکاوی بیشتر آن ضروری به نظر می‌رسد. متأسفانه به دلیل بیان نشدن دقیق خاطرات دست‌اندرکاران در ماجرای مکه‌فارلین، نمی‌توان قضاوت روشنی در مورد همه دستاوردهای این تحرک سیاسی داشت. همزمان با انتشار خاطرات سال ۶۵ آقای هاشمی رفسنجانی، کتابی به نام *ماجرای مکه‌فارلین* توسط آقایان محسن هاشمی و حبیب‌الله حمیدی وارد بازار نشر شد که کمک چندانی به شفاف شدن این رخداد مهم نکرد. ظاهراً انتشار این کتاب به وعده جناب آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۶۵ به مردم مبنی بر ارایه جزییات ماجرا باز می‌گردد. روایت‌ها در مورد اینکه ماجرای مکه‌فارلین جزء مسائل ناگفتنی جنگ تحمیلی است یا خیر، گوناگون است. برخی صاحب‌نظران بر این اعتقادند که در این ماجرا کلیت نظام درگیر بوده و برخی بر این باورند که این اقدام در حاشیه سیاست نظام صورت گرفته است. همان‌گونه که اشاره رفت، به دلیل در معرض قضاوت قرار نگرفتن جزییات این ماجرا، عمده اظهارنظرها پیرامون آن مبتنی بر استنباطات و تحلیل است. به طور کلی باید برای نزدیک شدن به واقعیت، اقداماتی را که به نوعی با امریکایی‌ها ارتباط پیدا می‌کرد به چهار بخش متمایز از یکدیگر تقسیم نمود: ۱. تهیه تجهیزات نظامی امریکایی از بازار سیاه این کشور و دلالان ۲. مذاکره غیرمستقیم با

۱. خبرگزاری فارس، ۸۸/۷/۱، گفت‌وگو با محسن رضایی؛ جزییات ماجرای مکه‌فارلین را فقط هاشمی می‌دانست.

امریکایی‌ها برای دریافت تسلیحات، در قبال کمک به آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان ۳. رسیدن به نوعی تفاهم با امریکا برای پایان بخشیدن به جنگ از طریق مذاکره سیاسی ۴. تلاش برای عادی کردن روابط فی‌مابین دو کشور.

قراین و شواهد به وضوح حکایت از آن دارند که همه مسئولان نظام در جریان جزییات برنامه‌ها، حول دو محور اولیه بوده‌اند، اما این مسئله محل مناقشه است که آیا در ارتباط با اقدامات حول دو موضوع دیگر نیز هماهنگی‌های لازم بین سران نظام وجود داشته است یا خیر؟

نامه معروف آقای میرحسین موسوی به امام خمینی(ره) که طی آن به صراحت از اینکه در جریان سفر مکه‌فارلین قرار نگرفته ابراز گلایه‌مندی می‌کند، حکایت از بی‌اطلاعی رئیس قوه مجریه دارد و وی قطعاً با توجه به مواضع سیاسی‌اش به طریق اولی در جریان تلاش‌ها حول محور چهارم نیز نبوده است. ریاست‌جمهوری وقت که در آن زمان وفق قانون اساسی نقش هماهنگی بین قوا را به عهده داشته نیز در جریان فعالیت‌ها حول این دو محور نبوده است و رئیس شورای عالی قضایی هم؛ زیرا ایشان علاوه بر اینکه حساسیت ویژه در مورد این موضوعات نداشتند صرفاً در جریان آنچه در جلسه سران مطرح می‌شد قرار می‌گرفتند.

قبل از اینکه به احتمالات مطرح پیرامون در جریان قرار داشتن یا نداشتن امام بپردازیم به این نکته توجه کنیم که در ارتباط با دو محور مورد مناقشه، انگیزه‌ها و تمایلاتی را، هم در میان برخی سیاسیون ایرانی می‌توان یافت و هم در میان برخی سیاستمداران امریکایی. در آن هنگام امریکایی‌ها که از تأثیرات انقلاب اسلامی بر منطقه بسیار نگران‌اند تلاش دارند تا از تقابل شدید آن با خود بکاهند. بیماری امام و آینده رهبری ایران به زعم آنان فرصت مناسبی بود تا با ارزیابی جناح‌های مختلف درون انقلاب به میانه‌روترین آنها نزدیک شوند؛ آن‌گاه بتوانند بر روند حرکت انقلاب اسلامی تأثیر گذارند. اینکه امریکایی‌ها اصرار دارند به بهانه تأمین نیازهای تسلیحاتی ایران، هیئت بلندپایه‌ای را به تهران گسیل دارند، نمی‌تواند هیچ‌گونه ارتباطی با مسئله گروگان‌هایشان در لبنان داشته باشد:

آقای کنگرلو آمد و گزارش مذاکره با امریکایی‌ها را داد. اطلاعات چندان مهمی نداده بودند و خواستار آمدن به ایران - به طور سری - برای بررسی نیازهای جنگی ما بودند؛ گفتیم اگر می‌خواهند ما در لبنان برای آزادی گروگان‌هایشان کمک کنیم باید ۱۰۰ موشک فونیکس بدهند.^۱

بدون اینکه خواسته باشیم در این ارزیابی متوقف شویم و میزان نقش آفرینی شعار «جنگ، جنگ تا یک پیروزی» را در ناکامی جبهه‌ها مورد بررسی موشکافانه قرار دهیم، صرفاً بر این نکته تأکید می‌ورزیم که تعدد استراتژی در جنگ، یا هر حرکت همه‌جانبه و پیچیده، ایجاد سردرگمی می‌کند

قطعا مذاکرات با هدف آزادی گروگان‌ها در خارج کشور بهتر می‌توانست صورت گیرد و هیچ‌گونه نیازی به سفر به ایران نبود لذا اصرار بر اعزام هیئت به ایران هم حکایت از استیصال امریکا دارد؛ زیرا انقلاب اسلامی، واشنگتن را به عنوان دشمن اصلی ملت‌ها معرفی می‌کند و این امر هر روز بر شدت ضدیت‌ها با سلطه امریکایی‌ها بر منطقه می‌افزاید. تغییر این شرایط دشوار از نگاه کاخ سفید صرفاً با تغییر مواضع ایران در این زمینه امکان‌پذیر خواهد بود.

کتاب *ماجرای مک‌فارلین* گرچه تلاش دارد این انگیزه قوی امریکایی‌ها را نادیده بگیرد یا آن را کم‌رنگ جلوه‌گر سازد؛ با وجود این بعضاً ناگزیر به بیان تمایلات آنان می‌گردد: منابع امریکایی، همچون گزارش تاور، کوشیده‌اند انگیزه مهمتری را نیز درباره تصمیم بخشی از حاکمیت ایالات متحده در فروش سلاح به ایران، مطرح کنند. این منابع از اهمیت استراتژیک ایران و نیز لزوم برقراری ارتباط با آن به منظور جلوگیری از نفوذ

اتحاد جماهیر شوروی در منطقه و بی‌اثر بودن سیاست‌های خصمانه ایالات متحده در قبال این کشور سخن گفته‌اند.^۱

همچنین در مورد نگاه امریکایی‌ها به آینده ایران، این کتاب به نقل از منابع امریکایی می‌نویسد: «در این زمان براساس اطلاعاتی در امریکا که مبنای آن امکان فوت رهبر انقلاب، حضرت امام خمینی(ره) بود، این فرض پذیرفته شده بود که ایران به زودی وارد یک مرحله بی‌ثباتی می‌شود و این امر از نظر امریکا به منزله بهره‌برداری بیشتر شوروی از شرایط ایجادشده بود، تا جایی که حتی بحث جلوگیری از تجزیه ایران نیز در زمره عوامل تغییرات استراتژی امریکا در قبال ایران ذکر شده بود. در این زمینه گراهام فولر، مأمور اطلاعات ملی ایالات متحده در خاورمیانه و جنوب آسیا، در یک برآورد اطلاعاتی پنجاه‌صفحه‌ای به ویلیام کیسی، رئیس وقت سازمان سیا (CIA) چنین آورده است:

امریکا با اوضاع نامساعدی در مورد گسترش و بسط خط مشی جدید در مورد ایران روبه‌روست؛ سیر وقایع به طور عمده علیه منافع ماست و به زودی شاهد مبارزه برای جانشینی [امام] خمینی خواهیم شد. امریکا هیچ برگی برای بازی ندارد.^۲

همچنین با مراجعه به آنچه به عنوان مشروح مذاکرات هیئت امریکایی در تهران با طرف‌های ایرانی منتشر شده، این مسئله کاملاً روشن است که امریکایی‌ها هدفی فراتر از آزادی گروگان‌های خود در لبنان را دنبال می‌کنند:

تاریخ: ۲۵ مه ۱۹۸۶ (۴ خرداد ۱۳۶۵)، محل: تهران، ایران، هتل استقلال؛ زمان: ۵:۱۵ بعدازظهر. مقام ایرانی پس از افتتاح جلسه و معرفی همکاران می‌گوید که هدف و دلیل اصلی این جلسه آماده‌سازی برنامه‌ای برای سایر مباحث و مذاکرات است. مک‌فارلین از طرف رئیس‌جمهور ایالات متحده، خوشحالی خود را از حضور در ایران برای شروع

۱. محسن هاشمی و حبیب‌الله حمیدی، *ماجرای مک‌فارلین* (فروش سلاح، آزادی گروگان‌ها)، معارف اسلامی، سال

۱۳۸۸، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۳.

مذاکراتی که امیدوار است به صورت پایدار ادامه یابد اعلام نموده و موارد زیر را مطرح می‌کند؛ وی به مسئولیت‌های دو کشور در قبال اتحاد جماهیر شوروی و آنچه از نظر

امریکا برای منافع امنیتی‌اش در نقاط دیگر جهان مهم است، اشاره می‌کند. وی همچنین با اشاره به تاریخ روابط ایران و امریکا در ۱۰ سال گذشته، اضافه می‌کند که در این مذاکرات امیدواریم این مسئله را روشن سازیم که امریکا، انقلاب ایران را می‌پذیرد و در نظر ندارد و نمی‌خواهد هیچ‌گونه تأثیری بر آن بگذارد. آشکار است که ما در طول هشت سال گذشته با هم اختلاف‌نظرهایی داشته‌ایم ولی امریکا ایران را یک قدرت مستقل می‌شناسد که باید با آن بر اساس احترام متقابل رفتار نمود. به همین دلیل است که ما قبل از شروع

آقای هاشمی رفسنجانی به هر دلیل مصر بودند تا به پشتوانه یک عملیات موفق و جلب نظر امریکا از طریق سیاسی، به جنگ پایان دهند. امریکایی‌ها نیز که به هیچ‌وجه مایل نبودند ملت ایران در جبهه‌های نبرد به پیروزی نایل آید از این تز استقبال می‌نمودند و آماده بودند در حد یک عملیات موفق از نظر تسلیحاتی وارد معامله شوند

مذاکرات در سطوح عالی، مسئله گروگان‌گیری را که در گذشته رخ داده است (سفرات

امریکا در تهران) پشت سر گذاشته و آن را مسئله‌ای مربوط به گذشته انگاشته‌ایم.^۱

همچنین در پیش‌نویس توافق‌نامه‌ای که در پایان مذاکرات هیئت امریکایی به سرپرستی مک‌فارلین با طرف ایرانی تهیه شده، بر ایجاد دور جدیدی از روابط بین دو کشور تأکید می‌شود:

امروز بیست و هفتمین روز مه ۱۹۸۶ و ششم خرداد سال ۱۳۶۵، دولت ایالات متحده امریکا و دولت جمهوری اسلامی ایران در فضای درک دوجانبه و با شناخت اهمیت ایجاد

۱. همان، ص ۱۲۵.

احترام، اعتماد و اطمینان متقابل برای ایجاد دوره جدیدی از روابط دوجانبه بر موارد زیر به ترتیب توافق کردند: ...^۱

به طور مشخص این ابراز تمایل امریکایی‌ها برای تجدید روابط با ایران، به پشتوانه مواضع جریانی در داخل ایران طرح می‌شد که آنان را میانه‌روهای داخل نظام می‌نامیدند. آیا ابراز تمایل جریان مورد بحث برای ترمیم روابط با امریکا یک تاکتیک فریب به منظور دریافت سلاح و تجهیزات جنگی بود؟ برخی مستندات مؤید این امر است که اعتقاد به برقراری روابط با واشنگتن به هیچ‌وجه فریب نبوده است. اینکه امریکایی‌ها در مسئله مکه‌فارلین، اصل را بر تغییر موضع ایران نسبت به خود قرار داده‌اند، براساس تشخیص دقیق گرایش‌های موجود در میان شخصیت‌های مختلف بعد از امام است. برخی برای سرپوش گذاشتن بر این واقعیت‌ها، این‌گونه عنوان می‌دارند که اگر امریکایی‌ها بنا داشتند برای بهبود روابط، بی‌اعتمادی‌ها را برطرف سازند چرا در فروش سلاح، نیرنگ به کار گرفتند و تجهیزات از رده خارج شده به چندین برابر قیمت به ایران ارسال کردند. از جمله این افراد آقای محسن هاشمی رفسنجانی است که به نمایندگی از پدر، کتاب مکه‌فارلین را منتشر می‌سازد. در مقدمه این کتاب می‌خوانیم:

اصولا این‌گونه مذاکرات مخفیانه و غیرصادقانه، آن هم از طریق دلان اسلحه و همراه با تقلب در کیفیت سلاح و قیمت آن، هیچ‌گاه نمی‌توانست به رابطه‌ای رسمی و دایمی بینجامد؛ به ویژه آنکه امریکایی‌ها نیز به خوبی از سوءظن مقامات ایرانی نسبت به ایالات متحده و عدم رغبت آنان به رابطه با آن کشور، آگاه بودند و می‌دانستند که هدف ایران نیز صرفاً تهیه تسلیحات مورد نیاز و حیاتی خود است... گمان می‌رود آن دسته از منابع امریکایی که در مورد پروسه فروش اسلحه به ایران به منظور نزدیکی بیشتر ایالات متحده به حکومت ایران و تلاش برای دگرگونی سیاست‌های خصمانه آن کشور نسبت به جمهوری اسلامی سخن گفته‌اند، در واقع کوشیده‌اند انگیزه‌های مهم سیاسی و بین‌المللی برای عملکرد غیرقانونی دولت ریگان بتراشند... این‌گونه تحلیل‌ها علاوه بر

خارج از ایران، در داخل ایران نیز به صورت ناآگاهانه، یا با انگیزه‌های خاص مطرح شده است. حتی ارایه گزارش تاور که ظاهراً به منظور کشف چگونگی و چرایی ماجرای فروش اسلحه به ایران تهیه شد، تلاش بسیار زیرکانه‌ای برای فرافکنی مسئولیت این امر بر دوش کارمندان میان‌پایه و نجات شخص رئیس‌جمهور از یک رسوایی بزرگ‌تر و جلوگیری از گونه‌ای «ایران‌گیت» در قیاس با «واترگیت» بود.^۱

این ادعای طرح‌شده در کتاب *ماجرای مک‌فارلین* با مستندات در دست، حتی با اظهارات شخص آقای هاشمی رفسنجانی تطبیق ندارد. ایشان در خاطرات سال ۶۵ خویش به صراحت از وجود گرایش به تجدید رابطه با امریکا در میان سران قوا، بعد از سفر هیئت امریکایی سخن می‌گوید:

شب با دیگر قوا مهمان احمدآقا بودیم... درباره اصرار امریکا به تجدید رابطه با ایران مذاکره کردیم. مخالف و موافق صحبت کردند. به نتیجه نرسیدیم. بنا شد در جلسات بعد بحث و قبلا با حضرت امام مذاکره شود.^۲

هر چند راوی محترم مشخص نمی‌سازد در این جلسه چه کسانی موافق تجدید رابطه با امریکا بودند و چه کسانی مخالف، اما سایر قرینه‌ها و موضع‌گیری‌ها، جایگاه ایشان را در این مباحث روشن می‌سازد. با وجود این، چند نکته در این فراز برای خواننده قابل تأمل خواهد بود: ۱. طرح بحث تجدید رابطه با امریکا در جلسه سران بلافاصله پس از سفر یک هیئت بلندپایه امریکایی به ایران با یکدیگر ارتباط دارد یا خیر؟ ۲. آیا طراح و مبتکر بسترسازی برای تجدید رابطه با امریکا در داخل و خارج کشور بر اساس سیاست کلان نظام عمل می‌کرده است یا خیر؟ ۳. چرا بعد از اینکه جلسه سران قوا تصمیم می‌گیرد این بحث را با امام مطرح سازد، آقای هاشمی دیگر سخنی از این مطلب به میان نمی‌آورد و آن را مسکوت می‌گذارد؟ ۴. آیا این مسئله اتفاقی است که عده‌ای در داخل کشور همزمان با اصرار امریکایی‌ها برای تجدید رابطه،

۱. همان، مقدمه، ص ۳۵.

۲. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۱۲۸.

همین سیاست را پی می‌گیرند؟

بنابراین، به هیچ‌وجه نمی‌توان مدعی شد تمایل امریکایی‌ها برای تجدید رابطه یک‌سویه بوده است. این سخن دارای پشتوانه منطقی است که امریکا به دلیل مواجه بودن با شرایط سخت در جهان اسلام، به دنبال خارج کردن خود از نوک تیز حمله نهضت اسلامی بود، اما این بدان معنی نیست که واشنگتن بدون دریافت نشانه‌هایی از سوی جریانی که آن را میانه‌رو می‌خوانند هیئتی بلندپایه راهی تهران سازد. جناب آقای هاشمی تمایل یک سوی معادله را به صورت کاملاً شفاف بیان می‌کند:

امریکا نیز در محدوده استراتژی آقای هاشمی می‌خواهد نقش آفرینی کند؛ یعنی کمک به یک عملیات موفق و نه بیش از آن. البته اگر آقای هاشمی براساس استراتژی امام به مدیریت جبهه‌ها می‌پرداخت دست‌یابی به هر امکانی برای تقویت توان رزمی نیروهای مدافع کشور بسیار ارزنده بود

ظهر، علی - اخوی زاده - که از اروپا برگشته، آمد. از طریق کاردارمان در لندن، دو نفر از مقامات امریکایی با او ملاقات کرده‌اند. خواستار رفع تیرگی روابط شده‌اند.^۱

همچنین در فرازی دیگر در این زمینه آمده است: «امریکایی‌ها برای برقراری روابط با ما دست و پا می‌زنند و به هر وسیله‌ای متشبث می‌شوند»^۲

حتی اگر بپذیریم که جناب آقای هاشمی رفسنجانی در این مقطع، برنامه عملیاتی برای پاسخ مثبت گفتن به این دست و پا زدن امریکایی‌ها نداشته باشد، نمی‌توان چشم از این واقعیت پوشید که ایشان از این شرایط برای تقویت استراتژی خویش در ارتباط با جنگ بهره گرفته

۱. همان، ص ۲۴۱.

۲. همان، ص ۲۴۳.

است. تمام کسانی که صاحب این خاطرات را به خوبی می‌شناسند بر این امر واقف‌اند که ایشان فردی با برنامه‌های درازمدت است. این شخصیت شناخته‌شده، این‌گونه نیست که در روند پیشبرد برنامه‌هایش هنگام مواجهه با موانع جدی از ادامه راه باز ایستد، بلکه همراه با سیاست صبر و انتظار، مسیرهای مختلف و متنوع مستقیم و غیرمستقیم را برای نیل به مطلوب خویش می‌آزماید. همان‌گونه که آقای هاشمی صادقانه ابراز می‌دارد و به آن اشاره شد، سیاست و استراتژی ایشان در ارتباط با تهاجم عراق در این شعار خلاصه می‌شود: «جنگ، جنگ تا یک پیروزی». توفیق این شعار متأسفانه در سال ۶۴ و ۶۵ در گروی تلاش برای خرید تسلیحاتی از امریکا در قبال میانجی‌گری برای آزادی گروگان‌های غربی در لبنان می‌شود. قطعاً در شرایط سخت تلاش عراق برای متوقف کردن صادرات نفت ایران، حمله گسترده به شهرها و مردم بی‌دفاع غیرنظامی، استفاده وسیع از موشک‌های دوربرد و هواپیماهای بلندپرواز برای ناامن ساختن همه نقاط کشور، همچنین سلاح شیمیایی و ...، دستیابی به تجهیزات نظامی امری ضروری و حیاتی بود، اما به نظر می‌رسد آقای هاشمی از ضرورت مذاکره غیرمستقیم با امریکایی‌ها برای تأمین نیازهای جبهه‌ها که مورد تأیید همه سران و امام بوده است، استفاده‌های دیگر نیز برای تحقق اهداف سوم و چهارم، کرده است. این بهره‌گیری، بدون شک استراتژی اصلی جنگ را کم‌رنگ می‌سازد و نتایجی معکوس به بار می‌آورد. یکی از صاحب‌نظران و کارشناسان تاریخ جنگ در کتاب خود در این زمینه می‌نویسد:

آقای هاشمی به این نظر است که استراتژی ایشان مبنی بر تصرف یک منطقه با اهمیت و پایان دادن به جنگ، صحیح بود ولی کاستی‌ها و ناتوانی نیروهای نظامی مانع از تحقق آن شد؛ زیرا کلیه عملیات‌هایی که پیشنهاد می‌شد و ایشان تصویب و حمایت می‌کرد، اهداف استراتژیک داشت و در صورت تحقق اهداف، پایان دادن به جنگ ممکن می‌شد لیکن نیروهای نظامی قادر به تأمین این اهداف نبودند.

سپس نویسنده در پاروقی می‌افزاید:

نیروهای نظامی به‌ویژه سپاه در برابر این تحلیل معتقدند که فقدان استراتژی نظامی و

تأکید بر اجرای یک عملیات برای پایان دادن به جنگ، عامل ناکامی بود. برای اثبات این موضوع چنین استدلال می‌شود که ما پس از فتح خرمشهر همانند قبل از آن، که برای آزادسازی مناطق اشغالی مجموعه‌ای از عملیات را طراحی و اجرا کردیم و معضل مناطق اشغالی حل شد، برای پایان دادن به جنگ نیز به پیروزی قاطع نیاز داشتیم و این مهم با استراتژی نظامی و طراحی و اجرای مجموعه عملیات ممکن بود.^۱



بدون اینکه خواسته باشیم در این ارزیابی متوقف شویم و میزان نقش آفرینی شعار «جنگ، جنگ تا یک پیروزی» را در ناکامی جبهه‌ها مورد بررسی موشکافانه قرار دهیم، صرفاً بر این نکته تأکید می‌ورزیم که تعدد استراتژی در جنگ، یا هر حرکت همه‌جانبه و پیچیده، ایجاد سردرگمی می‌کند. تبعات فقدان وحدت نظر و عمل در جنگی که جبهه مقابل ملت ایران در آن

بسیار وسیع بود، بر هیچ صاحب‌نظری پوشیده نبود، اما آقای هاشمی رفسنجانی به هر دلیل مصر بودند تا به پشتوانه یک عملیات موفق و جلب نظر امریکا از طریق سیاسی، به جنگ پایان دهند. امریکایی‌ها نیز که به هیچ‌وجه مایل نبودند ملت ایران در جبهه‌های نبرد به پیروزی نایل آید از این تز استقبال می‌نمودند و آماده بودند در حد یک عملیات موفق از نظر تسلیحاتی وارد معامله شوند. گفته می‌شود اگر واشنگتن تمایل به تجدید روابط داشت چرا بعضا در ارسال تجهیزات صداقت لازم را به خرج نداد؟ پاسخ این چرایی را باید در نگرانی امریکا از امکان بهره‌مندی ایران از تجهیزات برای دستیابی به پیروزی نهایی در جبهه‌ها یافت. از این‌رو برخی سلاح‌های از رده خارج شده و غیرکارآمد را نیز راهی ایران ساخت؛ بنابراین امریکا نیز در محدوده استراتژی آقای هاشمی می‌خواهد نقش‌آفرینی کند؛ یعنی کمک به یک عملیات موفق و نه بیش از آن. البته اگر آقای هاشمی براساس استراتژی امام به مدیریت جبهه‌ها می‌پرداخت دستیابی به هر امکانی برای تقویت توان رزمی نیروهای مدافع کشور بسیار ارزنده بود. به همین دلیل نیز رهبری و سران قوا، جملگی بر تلاش حول دو محور تهیه تسلیحات از بازار سیاه امریکا و میانجی‌گری برای آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان برای دریافت سلاح متفق بودند. اما آنچه مشکلاتی را موجب می‌شود نقش‌آفرینی آقای هاشمی رفسنجانی حول دو محوری است که براساس استراتژی خود، آنها را دنبال می‌کند. تلاش‌های آقای هاشمی در این وادی از سال ۶۴ آغاز می‌شود؛ اما در آستانه سفر هیئت امریکایی به تهران که وی نمی‌تواند از ترکیب آن بی‌اطلاع باشد، ناگزیر است خبر سفر چند امریکایی را به تهران، به همراه سلاح‌های مورد معامله قرارگرفته در جریان میانجی‌گری و مذاکرات غیرمستقیم با امریکایی‌ها، به جلسه سران بدهد:

شب با سران قوا مهمان آقای موسوی اردبیلی بودیم... درباره پیشنهاد امریکا مبنی بر آمدن یک هیئت امریکایی به ایران برای مذاکره درباره کمک ما به آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان و در مقابل پرداخت قطعات اسلحه‌های امریکایی به ما، با آمدن هیئت

رسمی امریکایی قبل از تحویل لوازم هاک، مخالفت شد.^۱

در این روایت هر چند صرفاً هدف از سفر هیئت امریکایی مذاکره پیرامون مسئله گروگان‌ها در لبنان عنوان می‌شود، با وجود این اکثریت سران قوا با آن مخالفت می‌کنند؛ اما آیا آقای هاشمی تلاش خود را در این زمینه متوقف می‌سازد؟ ایشان که اهداف دیگری در سر دارد، حضور هیئت امریکایی را در تهران بسیار حایز اهمیت می‌داند؛ لذا این موضوع را همچنان پی می‌گیرد، اما تحت این عنوان که چند امریکایی می‌خواهند سلاح‌های خریداری‌شده را به ایران بیاورند:

آقای [محسن] کنگرلو تلفنی اطلاع داد که امریکایی‌ها گفته‌اند روز هفدهم ماه می [۲۸ اردیبهشت] نصف قطعات درخواستی [موشک] هاک را با هیئت ظاهراً آلمانی به ایران می‌آورند و پس از تنظیم برنامه آزادی گروگان‌ها در لبنان، بقیه را می‌آورند. شب رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر مهمان من بودند. در مورد مقابله به مثل علیه عراق و خرید کالا و آمدن امریکایی‌ها توافق شد.^۲

چنانکه اشاره شد، در انتقال اطلاعات به سایر سران قوا، صرفاً بحث آن است که چند امریکایی می‌خواهند بخشی از سلاح‌های خریداری‌شده را به ایران منتقل سازند و برای ارسال بقیه آن براساس زمان بندی آزادی گروگان‌ها برنامه‌ریزی کنند. همچنین با قطعی شدن این سفر که آقای هاشمی از کم و کیف آن نمی‌توانسته بی‌اطلاع باشد، دایره افراد در جریان قرار گرفته لاجرم افزایش می‌یابد. از این زمان سپاه نیز به منظور محافظت از این هیئت وارد حلقه اطلاع‌یابندگان می‌شود: «به آقای کنگرلو گفتم با آقای وحیدی (مسئول اطلاعات سپاه) در مورد امنیت امریکایی‌هایی که بناست بیایند هماهنگ کنند.»^۳ این در حالی است که آقای هاشمی از موضع امام در این زمینه و چارچوب‌های تعیین‌شده بی‌اطلاع نیست:

۱. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۹۲.

۳. همان، ص ۹۵.

به زیارت امام رفتیم. مشکلات بین ارتش و سپاه، اختلاف افسران نیروی زمینی با آقای صیاد فرمانده نیرو و ادامه گزارش‌های قبلی درباره مذاکرات غیرمستقیمی که با امریکایی‌ها بر سر کمک به آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان در مقابل گرفتن امکانات نظامی داریم، را گزارش کردم. در مورد دوم موافق‌اند و دستور احتیاط می‌دهند.^۱

اما آقای هاشمی که به ابتکار خود بحث‌ها را از این چارچوب فراتر برده، کاملاً بر این مسئله واقف است که حضور یک هیئت بلندپایه امریکایی در تهران قطعاً دارای دو ویژگی بارز است؛ اولاً مذاکرات مستقیم خواهد بود، ثانیاً بحث به مراتب فراتر از مسئله گروگان‌ها خواهد رفت: آقای محسن کنگرلو اطلاع داد که هواپیمای حامل قطعات گران‌قیمت امریکایی - که با پاسپورت ایرلندی

آقای هاشمی این‌گونه وانمود می‌سازد که هیئت امریکایی دست خالی ایران را ترک کرد، اما پیشنهاد دست‌اندرکاران کاخ سفید برای سفر مجدد هیئت بلندپایه به تهران در فاصله‌ای کوتاه خلاف آن را ثابت می‌کند

آمده‌اند و به نام ایرلندی هستند - در فضای تهران است... آقایان [محسن] کنگرلو [مشاور نخست‌وزیر] و [احمد] وحیدی [مسئول اطلاعات سپاه] آمدند. گزارش وضع هیئت امریکایی را دادند. یک چهارم قطعات هاک درخواستی را آورده‌اند. آقای مک‌فارلین مشاور ویژه ریگان و شخصیت‌های حساس دیگر امریکا در هیئت‌اند برای سران کشور ما کلت و شیرینی، هدیه آورده‌اند و خواهان ملاقات با سران هستند. قرار شده هدیه را نپذیریم و ملاقات ندهیم؛ مذاکره را در سطح دکتر هادی و دکتر روحانی و مهدی‌نژاد مخفی نگه داریم و [مذاکرات] محدود به مسئله گروگان‌های امریکایی در لبنان و دادن

قطعات هاک و چند قلم دیگر اسلحه [باشد]. آنها بیشتر خواهان مذاکره در مسائل کلی و سیاسی‌اند.^۱

مقایسه این مطلب با آنچه آقای هاشمی در روز ۱۳ آبان به دستور امام به مردم گزارش می‌دهد نکاتی را محل تأمل می‌سازد:

یکی از هواپیماهایی که برای ما از کشورهای اروپایی اسلحه می‌آورد، اجازه عبور گرفت که وارد شود و اسلحه‌اش را در فرودگاه تخلیه کند... آنها در بدو ورود، اسامی ایرلندی به ما داده بودند. وقتی که هواپیما وارد فرودگاه مهرآباد شد به ما اطلاع دادند که این آقایانی که در فرودگاه از هواپیما پیاده شده‌اند می‌گویند ما امریکایی هستیم و برای مسئولان کشور ایران از ریگان و مسئولان امریکایی پیام آورده‌ایم... امام فرمودند که با آنها صحبت نشود و پیام آنها را نگیرید و ببینید که آنها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند.

آقای هاشمی که در مراسم سالگرد گرامی‌داشت روز ۱۳ آبان سخن می‌گفت، همچنین اضافه کرد:

قیافه یکی از آنها به قیافه مک‌فارلین شبیه بود. البته ما هنوز صددرصد مطمئن نیستیم که همان بوده است یا نه، چون کسی تا حالا صحبت نکرده است و کسانی که از طرف ما با آنها روبه‌رو بودند همان مأموران امنیتی ما در منطقه هستند و یکی از کسانی که در خرید اسلحه با آن دلال‌ها بود... ما گفتیم بروید همانجا، اینجا جای این حرف‌ها نیست، ما با امریکا قهریم، ما با شما در جنگ هستیم، شما آتش‌افروز این جنگ هستید. ما چطور بیاییم و با شما ملاقات کنیم و با شما حرف بزنیم. مگر ما یادمان رفته که برژینسکی با دولت موقت ما در الجزایر ملاقات کرد و دولت موقت را آب برد... گفتند که این دلال‌ها به ما گفته‌اند؛ اینها به ما گفتند که شما بیایید به ایران، اینها استقبال می‌کنند... ما فهمیدیم که آنها را حسابی رنگ کرده‌اند.^۲

۱. همان، ص ۱۰۸-۱۰۷.

۲. روزشمار جنگ ایران و عراق (ماجرای مک‌فارلین)، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۵۸۵.

اولین نکته حایز اهمیت در این فرآیند، اطلاع امام از ماجرای گفت‌وگو با امریکایی‌ها صرفاً در حد محور دوم، یعنی مذاکره غیرمستقیم برای میانجی‌گری در قضیه گروگان‌ها در لبنان به منظور خریداری اسلحه، بوده است. رهبری انقلاب هرگز در جریان برخی مراودات سیاسی برای بهبود روابط و اینکه با این هدف قرار است یک هیئت بلندپایه امریکایی به ایران بیاید نبوده است؛ لذا

براساس قول آقای هاشمی می‌گویند: «ببینید که آنها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند». برخی تحلیل‌گران این‌گونه عنوان می‌کنند که چنین اقدام حساسیت‌برانگیزی یقیناً بدون هماهنگی با امام صورت نگرفته است. باید بر این نکته تأکید کرد اولاً براساس روایت آقای هاشمی، امام در جریان فعالیت‌های ایشان حول محور سوم نبوده است. ثانیاً به نوعی از گفت‌وگوها حول محور دوم که امام در جریان آن بودند، استفاده شده که گویا امریکایی‌ها دچار توهم شده‌اند و بدون هماهنگی راهی تهران گشته‌اند. ثالثاً برای مشخص شدن این واقعیت که امام هرگز به هیچ بهانه‌ای خلاف واقع نمی‌گفتند مناسب است روایتی از آقای هاشمی را مورد توجه قرار دهیم: به دفتر گفتم که خبری در اخبار ظهر پخش کنند که غیبت ما را از تهران توجیه نماید؛ ولی بالاخره گویا خواسته‌اند خبری در مورد ملاقات با امام باشد. امام موافقت نکرده‌اند که خبر ملاقات بدون واقعیت پخش شود.^۱

بنابراین اگر امام در جریان مراودات ایجادشده براساس محور سوم و چهارم بودند هرگز

به‌رغم موضع سرسخت امام و منع سران قوا در مورد مذاکره با امریکایی‌ها پیرامون روابط، یاران آقای هاشمی ظاهراً به گونه‌ای عمل نمی‌کنند که این مهمانان، خواسته یا ناخواسته چندان هم دست خالی از ایران بازگردند

به آقای هاشمی نمی‌گفتند که اینها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند.

نکته حایز اهمیت دیگر در بیانات آقای هاشمی به عنوان سخنران مراسم ۱۳ آبان، مسئله انتقال پیامی مخدوش به واشنگتن مبنی بر استقبال از هیئت بلندپایه امریکایی در تهران است؛ ایشان این پیام ارسالی را از جانب دلالان، عنوان می‌کند و اینکه مقامات امریکایی با این پیام رنگ شده‌اند. در این زمینه چند مسئله قابل طرح است: اولاً بسیار دور از ذهن است که «مک‌فارلین» مشاور ویژه رئیس‌جمهور امریکا، «آمیرام نیر» مشاور نخست‌وزیر اسراییل و چند مقام عالی‌رتبه دیگر براساس قول دلالان راهی ایران شده باشند. ثانیاً اگر قصد رنگ کردن امریکایی‌ها در میان بوده و هیچ‌گونه تمایلی در برخی شخصیت‌های داخل کشور برای تجدید رابطه با امریکا وجود نداشت، چرا می‌بایست بحث تجدید رابطه با امریکا به طور همزمان در جلسه سران قوا مطرح می‌شد؟ قطعاً طرح چنین مباحثی در بالاترین سطوح، بیانگر آن است که از جایگاهی رفیع و بسیار اطمینان‌بخش به امریکایی‌ها چراغ سبز نشان داده شده بود. ثالثاً اگر امام با قاطعیت جلو مذاکره با هیئت امریکایی را نمی‌گرفتند آیا بنا نبود مسئولان کشور ناخواسته وارد عرصه‌ای شوند که برایشان غیرمترقبه بود؟ رابعاً با وجود منع جدی امام از مذاکره، و همچنین تأکید اکثریت سران قوا بر این نکته که آقایان هادی، روحانی و وردی‌نژاد صرفاً در ارتباط با مسئله گروگان‌ها با آنها مذاکره کنند، متأسفانه یاران نزدیک آقای هاشمی ترجیح دادند در این چارچوب خود را مقید نسازند. خامساً آقای هاشمی این‌گونه وانمود می‌سازد که هیئت امریکایی دست خالی ایران را ترک کرد، اما پیشنهاد دست‌اندرکاران کاخ سفید برای سفر مجدد هیئت بلندپایه به تهران در فاصله‌ای کوتاه خلاف آن را ثابت می‌کند:

آقای [محسن] کنگرلو تلفنی گفت امریکایی‌ها خواسته‌اند که برای مذاکره درباره گروگان‌های لبنانی دوباره به ایران بیایند. گفتم موافقت نداریم که بیایند. مذاکره دیگر لازم نیست.^۱

۱. همان، ص ۱۳۱.

بنابراین به‌رغم موضع سرسخت امام و منع سران قوا در مورد مذاکره با امریکایی‌ها پیرامون روابط، یاران آقای هاشمی ظاهراً به گونه‌ای عمل نمی‌کنند که این مهمانان، خواسته یا ناخواسته چندان هم دست خالی از ایران بازگردند.

البته جناب آقای هاشمی بعد از مواجه شدن با موضع قاطع امام، مذاکرات را مجدداً به خارج کشور منتقل می‌سازد؛ به عبارتی به دنبال خارج شدن هیئت امریکایی از ایران در تاریخ ۶۵/۳/۷ تا زمان علنی شدن سفر هیئت بلندپایه امریکایی به تهران در ۱۲ آبان همان سال، باب مذاکرات نه تنها مفتوح نگه داشته می‌شود بلکه برای تقویت این حرکت، افراد دارای موقعیت‌های حساس دیگری نیز در این ماجرا دخالت داده می‌شوند. دور جدید مذاکرات که ظاهراً با محوریت آقای علی هاشمی (برادرزاده آقای هاشمی رفسنجانی) آغاز می‌شود، فرمانده وقت سپاه را نیز در این قضیه درگیر می‌سازد. البته همان‌گونه که اشاره شد، نیروی اطلاعات سپاه در آستانه سفر هیئت بلندپایه امریکایی به تهران به منظور محافظت از آن، در جریان امر قرار گرفت اما بر خلاف آنچه در جلسه سران تصویب می‌شود، در عمده مذاکرات غایب بود. علی هاشمی در مصاحبه با مجله شهروند امروز ضمن بیان دلایل شکست دور اول ارتباطات آقای هاشمی با امریکایی‌ها، چگونگی آغاز دور دوم را بدین‌گونه تشریح می‌کند:

ببینید امریکایی‌ها در مذاکره خیلی «تهاجمی» برخورد می‌کنند. زمانی که تصمیم می‌گیرند با ایران رابطه برقرار کنند و آقای قربانی فر شروع می‌کند به رابطه با آقای کنگرلو، این هدف وجود داشته که تا شش ماه دیگر این داستان به یک پروژه کامل و تمام‌شده بینجامد... حالا بلافاصله مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور امریکا بیاید و در تهران با مقامات عالی‌رتبه‌ای مثل آقای هاشمی رفسنجانی یا وزیر امور خارجه و فرماندهان نظامی، بحث‌ها را یکسره و کامل کند... اما آنها وقتی با آن سرعت به ایران می‌آیند، در ایران شرایط برای دیدار مهیا نیست.

ه. ا: مگر آنها برای آمدن به ایران هماهنگی نکرده بودند؟ این را نمی‌دانم و آقای کنگرلو حتماً در جریان است. اما ناهماهنگی هم بالاخره محتمل است. ماجرای را تعریف

می‌کنم. در زمان بوش پدر، یک روز بین وزیر خارجه ایران و نماینده ایران در سازمان ملل هماهنگی می‌شود که اگر ممکن باشد در مسئله‌ای میان بوش پدر و آقای هاشمی رفسنجانی گفت‌وگویی انجام شود. فردا صبح آن روز آقای بوش پدر، تماس می‌گیرد با دفتر ریاست جمهوری ایران و پشت خط می‌ماند. او می‌خواسته با آقای هاشمی صحبت کند ولی اصلا دفتر ریاست جمهوری آمادگی نداشته و تلفن‌ها قطع می‌شود... این را هم در نظر بگیرید که ایران کشوری انقلابی بوده است و امام در مقام رهبری ایران قرار داشته‌اند و رابطه را هم خود امریکایی‌ها قطع کرده بوده‌اند. بنابراین ممکن است که ایرانی‌ها هم آمادگی نداشته‌اند که در سطح سران ملاقات کنند.

ه. ا: شما از چه مقطعی وارد این ماجرا شدید؟ بعد از اینکه طرح تهاجمی امریکا برای پیاده شدن در تهران و مذاکره با مقامات عالی‌رتبه شکست خورده بود... من به همراه چند تن از دوستان در آن زمان سفری به بلژیک داشتم. شهریور ۱۳۶۵ بود و من ۲۵ سال بیشتر نداشتم. در آنجا تماسی با من گرفته شد و گفتند که ما می‌خواهیم مسائلی را با شما در میان بگذاریم تا به گوش آقای هاشمی رفسنجانی برسد... وقتی ملاقات انجام شد مشخص شد... کسانی هستند که با شورای امنیت امریکا کار می‌کنند. یکی از آنها فردی به نام حکیم بود... یکی دیگر از آنها فردی به نام ریچارد سیکورد بود که قبلا معاون وزیر دفاع امریکا بوده... جلسه ما در هتلی در بلژیک برگزار شد... آنها البته اضافه کردند که روشن و صریح می‌گوییم که مدنظر ما این نیست که شما یک پیروزی در عراق به دست بیاورید. بعد هم چندبار تأکید کردند که آنچه مدنظر ماست، یک «صلح شرافتمندانه» است...

ه. ا: فرجام و نتیجه این جلسه شما چه بود؟ من وقتی از سفر برگشتم شرح آن دیدار را در چندین صفحه نوشتم و وقتی از آقای هاشمی رفسنجانی گرفتم و خدمت ایشان رسیدم و ماجرا را هم کاملا توضیح دادم.

ه. ا: واکنش آقای هاشمی چه بود؟ ایشان ماجرای مکه‌فارلین را تکذیب کردند... برداشتم این بود که ایشان نیازی به توضیح برای اینجانب نمی‌دیدند.

ه. ا: پس شما اقدام دیگری انجام ندادید؟ من در آن زمان ارتباطی هم با دفتر امام داشتم. با یکی از دوستان که در دفتر امام بود اجمالی مشورت کردم و ایشان پیشنهاد داد که من با آقای محسن رضایی که ارتباط هم داشتیم، جلسه‌ای بگذارم. رفتم پیش آقای محسن رضایی...

ه. ا: هدفتان از دیدار با آقای رضایی چه بود؟ هم واقعا دنبال یک پاسخ بودم و هم به مشکلات جبهه فکر می‌کردم که از نزدیک خودم آنها را درک می‌کردم. البته بعدا شنیدم که آقای هاشمی آن گزارش را که من به ایشان داده بودم، به آقای حسن روحانی و دکتر هادی در مجلس داده بود. ایشان نمی‌خواست خودش رأسا وارد ماجرای شود که ربطی به او ندارد... با این شرایط به دیدار آقای رضایی رفتم و موضوع را توضیح دادم. آقای رضایی تکذیب نکرد و گفت آنچه گفتی اتفاق افتاده است. ما هم اگر بتوانیم از نظر استراتژیک از آنان کمک بگیریم، این همه تلفات نخواهیم داشت و پیروزی در جنگ بیشتر می‌شود. ما از طریق واحدهای سپاه به جریان کمک می‌کردیم و حالا شما هم کاری به این موضوع نداشته باش. فقط سر نخ‌هایت را به بچه‌هایی که من معرفی می‌کنم وصل کن تا کار ادامه پیدا کند. از این مقطع به بعد، من دیگر شخصا مداخله‌ای نداشتم و فقط سفری به خارج داشتم تا نیروهایی که سپاه معرفی کرده بود را به نیروهای امریکایی وصل کنم.

ه. ا: در چه کشوری این ارتباط‌گیری را انجام دادید؟ ابتدا به ترکیه رفتم و سپس به امریکا. این مذاکرات هم ادامه یافت تا زمانی که روزنامه (هفته‌نامه) الشراع، برای اولین بار قضیه مکارلین را منتشر کرد و بعد حضرت امام با آقای هاشمی این نظر را طرح می‌کند که بهتر است اول‌بار ما داستان را افشا کنیم و ایشان هم روز ۱۳ آبان این قضیه را افشا می‌کنند؛ اما صحبت‌های عمومی باز هم ماجرا را پیچیده‌تر می‌کند و به سرنوشت ماجرای قبلی دچار می‌کند.^۱

قبل از پرداختن به جزییات روایت آقای علی هاشمی و بررسی صحت و سقم آن، مناسب

است مروری بر روایت آقای محسن هاشمی در این زمینه داشته باشیم:

بنابر اظهارات علی هاشمی، او در سن ۲۵ سالگی زمانی که دانشجوی (رشته زمین‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی) بود به بیماری چشم مبتلا شد و در مردادماه ۱۳۶۵ به اتفاق همسرش برای معالجه عازم لندن شد. در بحث‌های دوستانه‌ای که جلال ساداتیان، کاردار ایران با وی داشت، ساداتیان ابراز می‌کند برخی تماس‌ها با سفارت و او گرفته می‌شود که او با توجه به اینکه نماینده رسمی جمهوری اسلامی ایران است نمی‌تواند پاسخگوی آنها باشد. ساداتیان برخی از این تماس‌ها را با علی هاشمی مطرح می‌کند و از او می‌خواهد به یکی از این ملاقات‌های درخواستی برود، زیرا فرد متقاضی ابراز کرده بود مطالب خود را صرفاً با کسی در میان می‌گذارد که مستقیماً با مقامات عالی‌رتبه ایران در تماس باشد. ترتیب ملاقات در یکی از هتل‌های لندن توسط ساداتیان با این شخص که خود را شهریاری معرفی نمود، داده می‌شود... علی هاشمی بدون هماهنگی قبلی با مقامات ایران و با توجه به روحیه ماجراجویی می‌پذیرد که با آنان ملاقاتی داشته باشد. ترتیب ملاقات در بروکسل داده می‌شود و دلیل تغییر مکان نیز نگرانی از جاسوسی سیستم‌های اطلاعاتی شوروی و انگلیس عنوان می‌گردد. در اوایل شهریورماه ۱۳۶۵، آلبرت حکیم و یک امریکایی به نام سیکورد به ملاقات علی هاشمی در هتل محل اقامت وی در بروکسل می‌روند. در این ملاقات سیکورد، به عنوان مشاور ریگان و دارای درجه نظامی سرلشکری معرفی می‌شود... بنا به اظهارات علی هاشمی، وی در بازگشت به دیدار عمومی خود هاشمی رفسنجانی می‌رود و گزارشی از سفر لندن و بروکسل و تماس امریکایی‌ها به ایشان می‌دهد. اما هاشمی رفسنجانی به او اظهار می‌کند... بهتر است وی در این باره با کسی سخن نگوید، اما گزارش دقیق ماجرا را بنویسد. اما حس ماجراجویی، بار دیگر علی هاشمی را تحریک به تحقیق در مورد واقعیت آمدن یا نیامدن امریکایی‌ها به ایران می‌کند؛ در نهایت به این نتیجه می‌رسد به دلیل روابط پیش خود با محسن رضایی (به واسطه حضور در جبهه و همکاری نزدیک با وی) ماجرا را برای او شرح دهد... هنگامی که علی هاشمی نگرانی‌اش را از مخالفت

عموی خود مطرح می‌نماید، محسن رضایی می‌گوید «خود وی موضوع را با ایشان در میان خواهد گذاشت... در جلسه دوم علی هاشمی با محسن رضایی، وی ضمن تعیین خطوط کلی و نحوه برخورد با امریکایی‌ها، فهرست تسلیحات و اطلاعات مورد نیاز را به علی هاشمی می‌دهد... افزون بر آن، اسم مستعاری نیز برای علی هاشمی انتخاب گردید و قرار شد که در جریان گزارش به هاشمی رفسنجانی، این نام به کار رود... علی هاشمی برای ملاقات بعدی عازم ترکیه می‌شود و از طریق ترکیه، پس از ساعت‌ها پرواز با هواپیمایی کوچک که برای سوخت‌گیری توقیفی هم داشته است، به مکان ناشناخته مورد نظر مذاکره‌کننده می‌رسد. او ابراز می‌دارد که در ابتدا نمی‌دانست واقعا کجا بوده فقط به نظر می‌رسید که بعد از چند ساعت پرواز به یکی از شهرهای اروپایی مانند ژنو رسیده است و از آنجا با پروازی چندساعته به محلی رسیدند و مجددا بی‌آنکه اجازه پیاده شدن به او داده شود، پرواز به مکان نهایی صورت می‌گیرد... علی هاشمی را به اتاقی بدون پنجره با سقفی کوتاه هدایت می‌کنند؛ شاید برای اینکه در این مکان بهتر بتوانند همه مکالمات را ضبط کنند. در آن اتاق، سیکورد، نورث و فرد دیگری حضور داشت که او را «رئیس» معرفی کردند. علی هاشمی معتقد بود که آن شخص شبیه پویندکستر (رئیس شورای امنیت ملی) بود. صحبت‌هایی که در این جلسه مطرح شد عمدتاً حول محورهای ذیل بود: ۱. تروریسم، گروه‌گان‌ها و آزادی آنان... ۲. استراتژی ایران، روسیه و امنیت خلیج فارس ۳. مصالح ایران و امریکا... علی هاشمی بر اساس رهنمودهای محسن رضایی... در مذاکرات تأکید می‌کند و می‌گوید اسرائیل نباید در ارتباط میان دو طرف نقش و حضور داشته باشد... در اواسط سال ۱۳۶۵، علی هاشمی به همراه سمیعی برای دیدار مجدد حکیم به آلمان می‌رود. حکیم که به استقبال آمده بود، از حضور سمیعی تعجب می‌کند. علی هاشمی که صرفاً برای معرفی سمیعی در سفر حضور داشت و در جلسه اول به عنوان معارفه طرف ایرانی شرکت کرده بود، در پی بروز اختلاف بین سمیعی و طرف‌های امریکایی، در جلسه دیگر نیز حاضر می‌شود. سرانجام در آخرین جلسه برای خداحافظی، نورث از علی هاشمی تشکر می‌کند و یک

انجیل که ریگان پشت آن به دست خط خود مطلبی نوشته بود، به او می‌دهد تا به مقامات عالی‌رتبه ایران تسلیم کند.^۱

در این دو روایت پرتفاوت منسوب به علی هاشمی، تلاش شده است چند موضوع برای خواننده قابل باور شود:



قابل توجه اینکه در این زمینه گزارش تاور تأکید می‌کند که علی هاشمی به اسراییل برده شده است اما آقای محسن هاشمی در کتاب *ماجرای مک‌فارلین* این بخش از گزارش را خلاف واقع اعلام می‌دارد. با وجود این، وقتی در روایت آقای علی هاشمی بعد از پرواز از ترکیه، موضوع توقف در مکانی ناشناخته به میان می‌آید این احتمال تقویت می‌شود که امریکایی‌ها در دور دوم مذاکرات نیز اسراییلی‌ها را دخالت داده بودند



هاشمی رفسنجانی، وی با اسم مستعار این کار را ادامه می‌دهد و عموییش از این مهم کاملاً

۱. علی هاشمی به صورت کاملاً اتفاقی، محوریت ارتباط با امریکایی‌ها را به عهده می‌گیرد. (در روایتی، زمانی که برای معالجه با همسرش به لندن رفته بود و در روایتی دیگر در سفری به بلژیک با دوستانش)

۲. دخالت داده شدن آقای محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) در دور دوم مذاکرات با امریکایی‌ها بدون هماهنگی با آقای هاشمی رفسنجانی بوده است. (در روایتی با توصیه دوستانی در بیت امام و در روایتی صرفاً به دلیل دوستی فی‌مابین، به ابتکار شخص علی هاشمی این کار صورت می‌گیرد)

۳. بعد از منع علی هاشمی از ادامه ارتباط‌گیری با امریکایی‌ها توسط آقای

بی اطلاع بوده است.

۴. برخلاف دور اول مذاکرات که امریکایی‌ها به نوعی اسراییل را در آن دخیل کرده بودند در دور دوم مذاکرات صهیونیست‌ها هیچ‌گونه دخالتی نداشتند. (هرچند تفاوت روایت‌ها به خوبی مشخص می‌سازد که مسائلی از قلم افتاده است) قابل توجه اینکه در این زمینه گزارش تاور تأکید می‌کند که علی هاشمی به اسراییل برده شده است اما آقای محسن هاشمی در کتاب *ماجرای مک‌فارلین* این بخش از گزارش را خلاف واقع اعلام می‌دارد. با وجود این، وقتی در روایت آقای علی هاشمی بعد از پرواز از ترکیه، موضوع توقف در مکانی ناشناخته به میان می‌آید این احتمال تقویت می‌شود که امریکایی‌ها در دور دوم مذاکرات نیز اسراییلی‌ها را دخالت داده بودند.

۵. در دور دوم مذاکرات صرفاً تهیه تسلیحات برای سپاه مدنظر بوده و هیچ‌گونه تحرکی برای تجدید روابط در دستور کار نبوده است. اما زمانی که علی هاشمی از دیپلماسی تهاجمی امریکا سخن می‌گوید کاملاً روشن می‌سازد که نگاه طرف ایرانی در این زمینه مبتنی بر فراهم کردن زمینه‌ها به صورت تدریجی بوده است؛ مسئله‌ای که برای امریکایی‌ها چندان قابل درک نبوده و بعضاً ایجاد اشکال می‌کرده است.

نکات قابل تأمل دیگری نیز در روایت‌های ارائه شده توسط اطرافیان آقای هاشمی رفسنجانی وجود دارد که به دلیل اجتناب از مطول شدن بحث از آن می‌گذریم. البته تذکر این مطلب خالی از لطف نخواهد بود که آقای جلال ساداتیان (کاردار وقت ایران در لندن و برادر مسئول دفتر آقای هاشمی در دوران ریاست مجلس) در گفت‌وگو با صاحب این قلم، آنچه توسط آقای محسن هاشمی در مورد حلقه وصل اولیه بودن ایشان مطرح شده را تکذیب کرد. بنابراین، اتصال اولیه علی هاشمی به امریکایی‌ها نه به‌گونه‌ای است که در کتاب *ماجرای مک‌فارلین* ادعا شده، مبنی بر اینکه کاردار ایران در لندن این ارتباط را برقرار می‌کند و نه روایت مستقیم علی هاشمی که در جریان سفری با دوستانش به بلژیک، امریکایی‌ها در آنجا با وی تماس می‌گیرند؛ زیرا ملاقات یا ملاقات‌های ایشان در لندن پیش از این زمان صورت گرفته بود. روایت شخص

آقای هاشمی رفسنجانی نیز بر روشن شدن چگونگی وارد شدن علی هاشمی به این ماجرا کمکی نمی‌کند:

عصر علی - اخوی زاده - برای پیگیری پیام کاردارمان در لندن در خصوص پیام امریکاییان آمد. گفتم تعقیب نکند و از مطرح کردن مسئله ممنوعش کردم. خوب نیست به خاطر رابطه فامیلی، علی در موضوع وارد شود.^۱

همچنین در روایت دیگری از دیدار علی هاشمی با مؤلف کتاب، موضوع سفر به امریکا تکذیب می‌شود:

عصر علی - اخوی زاده - آمد؛ از خوزستان احضارش کرده بودم. گزارش دیدار و مذاکره مجدد با امریکایی‌ها را داد؛ قبل از اقدام او را نهی کرده بودم. به من گفته بودند که به امریکا رفته و با ریگان درباره سقوط صدام مذاکره کرده است. گفت به امریکا نرفته، بلکه به نوعی ادامه همان رشته ارتباط‌های سابق بوده با [الیور] نورث عضو شورای امنیت ملی امریکا و پویندکستر [از طراحان رابطه امریکا با ایران]، [آلبرت] حکیم و سام صحبت کرده؛ معلوم شد انجیل با امضای ریگان را، او آورده و این کار را با اصرار آقای محسن رضایی کرده است... احمد آقا هم آمد. نگران همان دیدار بود.^۲

در این روایت نه تنها بحث از توقف پرواز علی هاشمی از ترکیه به امریکا در «مکان ناشناخته» به میان نمی‌آید بلکه حتی سفر به امریکا نیز نفی می‌شود. آنچه در این بحث بیشتر قابل تأمل است اینکه آقای هاشمی همه مسئولیت دور دوم ارتباطات با امریکایی‌ها را متوجه آقای محسن رضایی می‌نماید و گونه‌ای وانمود می‌سازد که به هیچ‌وجه در جریان نبوده است؛ در حالی که سفارت ایران در لندن و سایر کانال‌ها همگی در ارتباط مستقیم با ایشان بوده‌اند: آقای محسن رضایی آمد و برای توجیه فرستادن علی - اخوی زاده - برای مذاکره با امریکایی‌ها در مورد گروه‌های لبنان حرف زد که قانع‌کننده نبود و گفتم اشتباه کرده

۱. همان، ص ۲۵۲.

۲. همان، ص ۳۵۱.

است. اما از جهتی به ایشان حق دادم، زیرا احساس نیاز به سلاح را بیشتر از دیگران دارد و از طرفی پی برده که فاز اول در آستانه بن‌بست است و فکر کرده با در صحنه قرار گرفتن برادرزاده من، پیشرفت کار بهتر خواهد بود.^۱

در این زمینه چند نکته می‌بایست مورد توجه ویژه قرار گیرد:

۱. در دور دوم مذاکرات نیز مسئله گروگان‌ها بهانه یا ظاهری برای تجدید روابط است.

۲. همه کانال‌ها در دور دوم هم کاملاً در اختیار آقای هاشمی‌اند؛ از اخوی‌زاده تا کاردار ایران تا آقای وردی‌نژاد که بیشتر از اینکه سپاهی باشد و در خدمت آقای محسن رضایی، جزء نیروهای مورد اعتماد آقای هاشمی به حساب می‌آید و ...

۳. آقای محسن رضایی نیز اطمینان کافی ندارد که نیروهای آقای هاشمی از جمله آقای فریدون وردی‌نژاد همه مسائل را به ایشان منعکس سازند:

آقای محسن رضایی آمد. درباره نیازهای عملیات آینده و کمبودها و آزادی گروگان‌های لبنانی گفت و تأکید کردم («م» زائد است) که فریدون [مهدی‌نژاد] باید جزییات را به من بگوید.^۲

آقای رضایی در این زمینه به صاحب این قلم یادآور شد که من از میانه راه با این مسئله پیوند خوردم و این تأکیدم به آقای هاشمی از این رو بود که چیزی از من پوشیده نماند.

آقای هاشمی همه مسئولیت دور دوم ارتباطات با امریکایی‌ها را متوجه آقای محسن رضایی می‌نماید و گونه‌ای وانمود می‌سازد که به هیچ‌وجه در جریان نبوده است؛ در حالی که سفارت ایران در لندن و سایر کانال‌ها همگی در ارتباط مستقیم با ایشان بوده‌اند

۴. متأسفانه با وجود آن که در دور اول ارتباطات حاشیه‌ای و خارج از تصمیم نظام آقای هاشمی با امریکایی‌ها، دخالت یافتن اسرائیل می‌توانست لطمه بزرگی به جمهوری اسلامی ایران بزند، در دور دوم نیز همان خطا تکرار شد. این واقعیت می‌بایست برای شخصیت سیاسی برجسته‌ای چون آقای هاشمی مسلم می‌بود که امریکا هرگز به اقدامی دست نمی‌یازد که موقعیت پایگاه‌شان در منطقه یعنی اسرائیل تضعیف شود؛ لذا هر نوع اقدامی را در جهت تقویت ایران بدون هماهنگی کامل با صهیونیست‌ها و اطمینان خاطر بخشیدن به آنها انجام نمی‌دهد. به همین دلیل نیز بود که هواپیمای مک‌فارلین از امریکا به تهران، در میانه راه در اسرائیل توقف می‌کند. همچنین براساس قراینی، احتمالاً هواپیمای آقای علی هاشمی از مقصد ترکیه به امریکا، در اسرائیل به زمین می‌نشیند. در مورد ترکیب اعضای هیئت امریکایی به سرپرستی مک‌فارلین نیز، گرچه صرفاً از عضویت «نیر» مشاور نخست‌وزیر اسرائیل نام برده می‌شود اما محمدجواد لاریجانی در «نشست مذاکرات دیپلماتیک در ۳۰ سال انقلاب اسلامی» در دانشگاه صنعتی شریف، از وجود دو صهیونیست در این هیئت یاد می‌کند:

ریگان رئیس‌جمهور وقت امریکا در حال سقوط بود لذا استراتژی کار با ایران پیروز را مطرح کرد ولی صهیونیست‌ها توسط دو جاسوس موساد که در هیئت مک‌فارلین بودند... مذاکرات را بر هم زدند.^۱

در زمینه چنین خطاهایی باید خداوند را شاکر بود که اعتبار امام در جهان اسلام و اعتقاد راسخ ملل مسلمان به موضع سرسختانه ایشان در برابر صهیونیست‌ها، از تبعات چنین اقداماتی بعد از فاش شدن سفر مک‌فارلین کاست. بدون تردید اراده‌ای وجود داشت تا چهره انقلاب اسلامی مخدوش شود. از این رو، با گنج‌اندیده شدن مشاور نخست‌وزیر اسرائیل (و یک صهیونیست دیگر) در ترکیب هیئت بلندپایه امریکایی به تهران، کوشش شد لطمه جبران‌ناپذیری به مواضع صادقانه ایران در قبال نژادپرستان وارد گردد. متأسفانه آقای هاشمی در خاطرات

خویش هرگز سخنی در این زمینه به میان نمی‌آورد؛ حال آن که با توجه به اینکه ورود مشاور نخست‌وزیر اسرائیل به ایران رخدادی بسیار مهم بود و از جمله نتایج دیپلماسی پنهان و فردمحورانه به حساب می‌آید، ضروری بود در کنار ذکر خدمات برجسته ایشان در این اثر این موضوع نیز مورد اشاره قرار گیرد. البته قدرت هدایت غیرمستقیم آقای هاشمی موجب ایجاد این تصور می‌شود که مسائل به گونه‌ای رقم خورده که برای پذیرش مسئولیت خطاها ضرورتی وجود ندارد: «آقای محسن رضایی آمد و برای توجیه فرستادن علی - اخوی زاده - برای مذاکره با امریکایی‌ها در مورد گروگان‌های لبنان حرف زد که قانع‌کننده نبود و گفتم اشتباه کرده است. اما از جهتی به ایشان حق دادم، زیرا احساس نیاز به سلاح را بیشتر از دیگران دارد و از طرفی پی برده که فاز اول در آستانه بن‌بست است و فکر کرده با در صحنه قرار گرفتن برادرزاده من، پیشرفت کار بهتر خواهد بود.»^۱ ناگفته پیداست که در این زمینه آقای محسن رضایی همانند برخی مقاطع دیگر، به‌ویژه در مورد پایان جنگ، در میدانی عمل کرده که طراحی کلان آن با آقای هاشمی بوده است. محوریت مذاکرات علی هاشمی براساس روایت امریکایی‌ها و حتی شخص ایشان، بر تجدید ارتباط دور می‌زده است. این مسئله حتی در مورد مذاکرات آقای وردی‌نژاد نیز صادق بوده لذا تذکر سران قوا و شخص امام را در پی داشته است:

عصر، آقای [فریدون] مهدی‌نژاد آمد. توصیه کردم که در مذاکره با امریکایی‌ها، درباره مسائل سیاسی حرف نزنند و درباره جنگ هم چیزی نگویند... در جلسه سران قوا و مشورت با امام، این تصمیم اتخاذ شده است.^۲

مسائل سیاسی و مسئله جنگ دو محوری بود که آقای هاشمی شخصا آن را پیگیری می‌کرد. این روایت به خوبی مؤید این مسئله است که دیگر شخصیت‌ها با ورود به این دو محور موافق نبوده‌اند. متأسفانه با وجود این تأکیدات، همچنان نیروهای عمل‌کننده و در صحنه

۱. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۳۵۶.

۲. همان، ص ۳۵۴.

آقای هاشمی، همان دیپلماسی پنهان را پی می‌گیرند تا آن که به طور کلی این مسئله از آنان گرفته می‌شود: «آقای مهدی‌نژاد آمد و گزارش مذاکره با مأموران امریکایی را پیرو مبادله گروگان‌های امریکایی داد. کار را به وزارت خارجه محول کرده و افراد سابق را خلع نموده‌اند.»^۱ به‌رغم اتخاذ شدن چنین تصمیماتی در سطح کلان نظام، آقای هاشمی حتی در آخر بهمن‌ماه این سال، راه دیگری را برای حفظ این ارتباطات در پیش می‌گیرد:

شب آقای مهدی‌نژاد و دکتر هادی

آقای هاشمی بعد از اینکه نتوانست دیپلماسی پنهان خود را از طریق مذاکره در انطباق با دیپلماسی امریکایی‌ها در جهت پایان دادن، درآورد مسیر دیگری را فعال ساخت که در این زمینه نیز همچون مذاکره با امریکایی‌ها، برخی دست‌اندرکاران، در میدان طراحی شده آقای هاشمی عمل کردند

آمدند. درباره پیشنهاد تعمیر موشک‌های فونیکس توسط مهندسین خارجی از طریق یک

ایرانی امریکایی‌شده، مذاکره شد. قرار شد پذیرفته شود.^۲

روایت‌های دیگر آقای هاشمی در این زمینه در اسفندماه روشن می‌سازد که به بهانه تعمیر موشک‌های فونیکس، با همان تیمی که علی هاشمی با آنها مذاکره داشته، مذاکرات را ادامه می‌دهند:

آقای مهدی‌نژاد آمد. توضیح مذاکراتش (را) با [آلبرت] حکیم در ترکیه، در خصوص همکاری برای تعمیر اسلحه‌های امریکایی و پیشنهادهای او در جهت ایجاد محیط بهتر در امریکا در ارتباط با انقلاب اسلامی گفت. قرار شد با دکتر روحانی مذاکره را ادامه

۱. همان، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۴۷۰.

دهند.^۱

همان‌گونه که در این فراز به خوبی روشن است تیم مذاکره‌کننده به بهانه تعمیرات!؛ تنها نیستند، بلکه همان یاران نزدیک آقای هاشمی‌اند که از ابتدا در پروژه دیپلماسی پنهان دخیل بوده‌اند و در مذاکرات تعمیراتی نیز بحث بر روی مسئله «ایجاد محیط بهتر در امریکا در ارتباط با انقلاب اسلامی» است. آلبرت حکیم که از وی به عنوان رابط تعمیرات یاد می‌شود، همان کسی است که در مذاکرات با علی هاشمی نقش محوری داشت. خوشبختانه برخورد قاطع امام بعد از ورود مک‌فارلین به ایران موجب شد این مقام عالی‌رتبه امریکایی، نتواند با شخصیت‌های مؤثر کشور ملاقاتی داشته باشد. همین امر باعث گردید زمانی که جریان حاکم بر بیت آقای منتظری برای لطمه زدن به اعتبار انقلاب اسلامی این موضوع را فاش ساخت، امریکایی‌ها در موضع خفت قرار گیرند. البته حفظ این برتری ایران نیاز به مدیریتی قوی داشت که امام به خوبی از عهده آن برآمدند. قطعاً اگر مسئولان کشور براساس برنامه‌ریزی امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها عمل می‌کردند، اعتبار انقلاب اسلامی به شدت ضربه می‌خورد. آن‌گونه که علی هاشمی نیز به آن اذعان دارد بنای این روابط بر ایجاد زمینه برای گفت‌وگوهای مستقیم بوده اما وی تأکید می‌کند که امریکایی‌ها محدودیت‌ها را در ایران درک نمی‌کردند و بسیار شتابزده بودند.

صرف‌نظر از اینکه این دیپلماسی پنهان با وجود امام نمی‌توانست حاصلی داشته باشد و امریکایی‌ها نیز در اواخر سال ۶۵ با درک این موضوع، مجدداً بر شدت فشارهای خود افزودند، باید دید وارد کردن سپاه به این دیپلماسی چه تبعاتی بر نیروهای خط مقدم جبهه‌ها داشت؛ شاید بتوان یکی از تبعات آن را دو سال بعد در نامه آقای محسن رضایی به امام جست‌وجو کنیم. به طور مسلم آقای هاشمی بعد از اینکه نتوانست دیپلماسی پنهان خود را از طریق مذاکره در انطباق با دیپلماسی امریکایی‌ها در جهت پایان دادن، درآورد مسیر دیگری را فعال ساخت

۱. همان، ص ۴۸۱.

که در این زمینه نیز همچون مذاکره با امریکایی‌ها، برخی دست‌اندرکاران، در میدان طراحی‌شده آقای هاشمی عمل کردند و درخواست‌هایی را برای ادامه جنگ مطرح کردند که عملاً امکان تأمین آن وجود نداشت. آقای هاشمی در این زمینه در مصاحبه با نویسنده کتاب *روند پایان جنگ* می‌گوید:

آنچه سپاه و دولت در نامه به امام نوشتند، اگر پنج سال قبل می‌گفتند، امام تصمیم می‌گرفت و جنگ را تمام می‌کرد. نامه سپاه به امام، معلومات (اطلاعات) امام را بر هم ریخت.^۱

شایان ذکر است یکی از نیروهای برجسته و باسابقه سپاه در این زمینه می‌نویسد: «این کار (نوشتن هر دو نامه) بنا به خواسته آقای هاشمی نوشته شد؛ برای پایان دادن به جنگ.»^۲ بدون اینکه خواسته باشیم بر دشواری‌های اداره جنگ و زحمات آقای هاشمی در آن سال‌ها چشم ببوشیم، بر این نکته تأکید می‌کنیم که دیپلماسی پنهان ایشان در استراتژی جنگی ایران

دوگانگی ایجاد کرد که تلاش‌های بعدی از جمله هدایت دیگران برای نوشتن نامه به امام را باید ناشی از تبعات آن دانست.

در آخرین فراز از این نقد مناسب است بر نکات برجسته دیگر خاطرات سال ۶۵ آقای هاشمی تأکید شود. مسئله سیدمهدی هاشمی که به‌رغم مقاومت شدید آقای منتظری، به دستور امام دستگیر و محاکمه شد، از جمله

آقای کاشانی که متأثر از سیاست مظفر بقایی، خط ایجاد اختلاف در صفوف نیروهای انقلاب را دنبال می‌کرد، متأسفانه با تعداد دیگری از همفکران خود، به شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی راه یافته بود و مورد حمایت آقای هاشمی قرار داشت

۱. محمد درودیان، همان، ص ۲۸.

۲. همان.

موضوعات قابل توجه در این اثر است. هر چند مؤلف محترم خاطرات، ترجیح داده است برخی اقدامات ضربه‌زننده این باند به کشور، همچون ارسال حجم قابل توجهی ماده منفجره «سی چهار» به عربستان در مراسم حج را ریشه‌یابی نکند؛ با وجود این، اطلاعات ارائه‌شده در این زمینه، ذی‌قیمت است. براساس همین روایات نگاه امام و آقای هاشمی در این زمینه کاملاً متفاوت جلوه‌گر می‌شود. همچنین موضع نرم آقای هاشمی نسبت به آقای احمد کاشانی که به جرم ایجاد هسته‌ای در ارتش برای ایجاد اختلاف و درگیری با سپاه، دستگیر شده بود، کاملاً چشمگیر است. آقای کاشانی که متأثر از سیاست مظفر بقایی، خط ایجاد اختلاف در صفوف نیروهای انقلاب را دنبال می‌کرد، متأسفانه با تعداد دیگری از همفکران خود، به شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی راه یافته بود و مورد حمایت آقای هاشمی قرار داشت. با وجود کشف شبکه توزیع شب‌نامه‌هایی در حمایت از ارتش و در ضدیت با سپاه در منزل این عضو حزب زحمتکشان مظفر بقایی، متأسفانه وی به دلیل حمایت‌های گسترده ایشان به سرعت آزاد شد اما برخی از افسران ارتش همچون سرهنگ فروزان مدت‌ها در زندان ماندند: «مراجعه نمایندگان خط راست، برای نجات آقای احمد کاشانی از زندان این روزها زیاد شده است؛ خود من هم مایلم نجات یابد»^۱.

از جمله نکات قابل تأمل دیگر در این خاطرات، چگونگی ارتباطات آقای هاشمی با بیت امام است. آن‌گونه که ایشان روایت می‌کند اعضای بیت، خبر برخی ملاقات‌های امام و مسائل مطرح‌شده در آنها را به ایشان انتقال داده و بعضاً رهنمودهایی نیز دریافت می‌داشتند:

آقای [محمدعلی] انصاری از بیت امام تلفنی گفت امروز نخست‌وزیر برای مسئله قطع سوئیسید [=یارانه] از وزارت نفت و نیرو - که در کمیسیون برنامه و بودجه برای [تأمین] مخارج جنگ قطع شده - خدمت امام می‌رود. پیغام دادم که نظر کمیسیون هم به امام گفته شود.^۲

۱. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۴۹۶.

۲. همان، ص ۴۸۵.

یا در روایت دیگری می‌خوانیم: «حاج احمد آقا آمد... گفت آقای آذری قمی خدمت امام آمده و از امام برای ادای قرض‌های روزنامه رسالت، کمک خواسته است و امام چیزی نداده‌اند». البته اهل تحقیق چرایی برقراری چنین رابطه‌ای بین آقای هاشمی و دفتر امام را که طی آن حتی ملاقات‌های خصوصی امام به ایشان گزارش می‌شود، درک می‌کنند. قطعاً برای ریشه‌یابی این رابطه باید اشراف بر ضعف‌ها را مدنظر قرار داد:

[مصطفی] کفاش‌زاده آمد و ادعا کرد [همایون] انصاری [شیرازی] آدم خدمتگزاری است. او به اخذ رشوه از کمپانی نوریکو در خرید توپ‌های اتریشی ۱۵۵، متهم شده است. گفتم بالاخره باید به دادستانی برود تا وضع روشن شود.^۱

همچنین: «به احمد آقا گفتم که لازم است [مصطفی] کفاش‌زاده، [همایون] انصاری [شیرازی] را به دادستانی معرفی کند.»^۲ و در روایت دیگری می‌خوانیم:

آقای [محمدعلی] انصاری از بیت [امام] آمد و از رفتن مأموران به خانه یکی از خدمتگزاران بیت [کفاش‌زاده] شکوه کرد و گفت انصاری [شیرازی] را در منزل یکی از آنها گرفته‌اند. احمد آقا هم تلفنی کله کرد.^۳

و در نهایت آقای کفاش‌زاده که فرد رشوه‌گیرنده در جریان معاملات سنگین تهیه سلاح را در منزل خود مخفی کرده بود، به آقای هاشمی مراجعه می‌کند؛ شاید به این دلیل که ایشان را کلید حل مشکل می‌بیند: «آقای [مصطفی] کفاش‌زاده آمد و برای رسیدگی سریع‌تر به اتهام دوستش آقای [همایون] انصاری [شیرازی] که بازداشت شده، استمداد کرد.»^۴ قطعاً زمانی که آقای هاشمی بتواند در قوه قضاییه این‌گونه ضعف‌های نیروهای حاشیه‌ای بیت را حل و فصل کند،

۱. همان، ص ۴۹۲.

۲. همان، ص ۳۴۴.

۳. همان، ص ۳۴۶.

۴. همان، ص ۳۴۸.

۵. همان، ص ۳۵۹.

رابطه ویژه‌ای شکل می‌گیرد که به لحاظ سیستمی بسیار قابل تأمل خواهد بود. از نکات قابل توجه دیگر در این خاطرات، عدم حمایت امام از دانشگاه آزاد بعد از تغییر جهت‌گیری آن است. امام در بدو تأسیس دانشگاه آزاد در سال ۶۱ به دلیل آنکه اصولاً قرار نبود مدرکی مطالبه و ارایه کند و هدفش صرفاً ارتقای سطح دانش جامعه بود از آن حمایت کردند. اما در سال ۶۵ اساسنامه دانشگاه آزاد تغییر کرد و بنا بر آن گذاشته شد که در زمره مؤسسات آموزش عالی قرار گیرد و مدرک تحصیلی در سطوح مختلف ارایه دهد. این تصمیم، دانشگاه آزاد را که قرار بود با مدرک‌گرایی مقابله کند، از پایه تغییر ماهیت داد. در این سال آقای هاشمی برای کسب حمایت مجدد امام، خدمت ایشان می‌رسد و متعاقباً نامه‌ای می‌نویسد: «از امام خواستم دانشگاه آزاد اسلامی را در مقابل مخالفان تندرو تقویت کنند. فرمودند موارد اختلاف و نقاط نظر طرفین را بنویسم تا تصمیم بگیریم؛ نوشتم و فرستادم»^۱. اما به‌رغم پی‌گیری‌های متعدد آقای هاشمی، امام به این نامه پاسخی نمی‌دهند^۲ و اصولاً از مشی جدید دانشگاه آزاد که به صورت افراطی‌تر از گذشته به جو ناسالم مدرک‌گرایی در کشور دامن می‌زد، به هیچ‌وجه حمایت به عمل نمی‌آورند. مناسب است برای شناخت طیف مخالفین تغییر جهت دانشگاه آزاد از اهداف اولیه، به روایتی از آقای هاشمی عنایت کنیم: «آقایان [مسیح] مهاجری و [محمدرضا] بهشتی آمدند. از دو مقاله روزنامه جمهوری اسلامی در مورد مجلس و دانشگاه آزاد اسلامی انتقاد کردم»^۳. متأسفانه هرگز به انتقادات خیرخواهانه در مورد انحرافات که مدیریت این دانشگاه در سطوح کلان ایجاد نمود، توجهی نشد. در مجموع، خاطرات سال ۶۵ آقای هاشمی را باید روشن‌کننده بسیاری از حلقه‌های تاریک تاریخ کشور دانست هر چند روش مختصرنگاری ایشان در این اثر تقویت شده و برخلاف آثار قبلی اشتباهات نگارشی در آن افزایش یافته است؛ قطعاً این ضعف‌ها از ارزش تاریخی اثر

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۱۱۲.

نخواهد کاست و مرجع ارزشمندی برای محققین خواهد بود.



پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی